

Completing an Early Triumph.
From a talk by Tim Jackins at the Wygelians Leaders
Black Liberation and Community Development Workshop
in Massachusetts, USA, May 2019

Farsi Translation
Vida Mozafarieh



تکمیل یک پیروزی دوران نوزادی

از سخنان تیم جکینز در کارگاه رهبران گروه ویژه
آزادسازی سیاهان و گسترش و پیشرفت جامعه آرسی
در ماساچوست آمریکا، ماه مه ۲۰۱۹



ترجمه فارسی
ویدا مظفریه

از اوایل سال ۱۹۵۰ آرسی انجام داده ایم، و در همه زمینه ها پیشرفت زیادی داشته ایم. بسیاری از مسائل را متوجه شده ایم. در تمرین ها پیشرفت کرده ایم و حال میتوانیم سلطه ها را متوجه شویم. بیشتر و عمیق تر به موضوعات نظر می اندازیم و خوب کار کرده ایم.

ولی تا همین اواخر کاملاً متوجه نشدیم که تا چه اندازه عمیقاً در اوایل کودکی آزرده شدیم و این روی همه زمینه ها و کارهای ما و حتی مشاوره ما تأثیر داشته است. توجه و آگاهی نداشتیم که آنرا بفهمیم و یکدیگر را روی آن مشاوره کنیم. این شامل کار و تخلیه ما تابحال بوده که اکنون متوجه شویم و آنرا متمایز کنیم.

تصویر من در این باره این است که همه کودکان — و خود شما — به این دنیا قدم گذاشتید با فکر اینکه کسی را بیابید: آنها از درون دیواری درباره زندگی شنیده بودند و فکر کردند به جمعی از مردم، انسان هایی شبیه خودشان، که مانند آنها علاقه به زندگی دارند، را خواهند یافت و خواهند دید. آنها انتظار داشتند که به کسی نگاه کنند و آن کس به آنها با همان علاقه، با همان قوت، با همان کنجکاوی و همان اندازه اشتیاق برای ارتباط با او نگاه کند.

ادامه.....

ولی هیچ یک از ما به این حالت نرسید. هیچ کس دور و ور ما نمیدانست که نوزادان با هوش کامل متولد می‌شوند و میل دارند با کسی که کاملاً زنده است ملاقات کنند. و هیچکس آنقدر تخلیه نکرده بود که بتواند تا آن حد " زنده دل " باشد. برای اکثر ما، والدین ما، مردم دور و ور ما، گاهاً از آزرده‌گی خارج شده و ما زندگی را متوجه میشدیم. حتی این هم برای همه ما اتفاق نمی افتاد ولی برای بعضی از ما گاهگاه اتفاق افتاد و این سبب شد که ما کاملاً و فوراً مایوس نشویم.

بدلیل اینکه امکان هر آنچه انتظار میرفت برای هر کودک نبود، بالاخره همه ما خسته از برقرار کردن رابطه با کسی شدیم و تسلیم گشتیم که رابطه نداشته باشیم. ما سعی کردیم و سعی کردیم و هیچ چیز پیدا نکردیم. و باز سعی کردیم و چیزی نیافتیم.

من در فرودگاه ها کودکانی را که در گهواره همراهی میشدند میدیدم. آنها به چهره ها نگاه میکنند. آنها بدنبال جرقه ای میگردند که فکر می‌کردند امکان دارد وجود داشته باشد. و اگر شما سعی کنید آنها را به آنها نشان دهید، آنها متوجه میشوند. فوراً متوجه میشوند. شما میدانید آنها بدنبال چیزی میگردند. آنها منظوری دارند. یک خواسته بیگانه و امید بیگانه نیست. و شما میتوانید ببینید که آنها نمیتوانند روی شما حساب کنند، زیرا بشما نگاه کرده سپس بطرف دیگر نگاه میکنند و وانمود میکنند برایشان بی اهمیت است. تظاهر به اینکه برایشان مهم نیست میکنند. سپس مراجعت میکنند چون برایشان مهم است. فقط میترسند که روی آن حساب کنند زیرا هر بار ناامید شده اند.

این برای همه ما اتفاق افتاده و تقریباً همه ما را خسته کرده است. نمی‌شود برویم دوباره نگاه کنیم. تصور میکنم یک تعریف و شرحی از آن می‌تواند این باشد: « نمیتوانم تحمل کنم که یکبار دیگر قلبم بشکند. برای اینکه ادامه بدهم و خود را نشان دهم که کی هستم، میبایست همه چیزم را ریسک کنم، میبایست در زندگی تنها بمانم». ما با این ضبط آزرده‌گی که « فقط من احساس دارم، میفهمم که دنیا چگونه هست، چه کسی میخواهد بهترش کند. معلوم است که هیچ کدام از این اشخاص نمیفهمند» (خنده) آیا این برای همه به اینصورت بوده؟

از خود ناامید شدیم زیرا وضعیت تا این حد بد بود و در ضمن نمیتوانستیم درد هایمان را تخلیه نماییم. فکر میکنم اگر میتوانستیم تخلیه نماییم، حتی اگر بقیه شرایط هم دشوار بودند، تسلیم نمی‌شدیم. به سعی کردن ادامه میدادیم. شاید میتوانستیم متوجه شویم چکار باید کرد. نمیدانم. ولی خوب امکانش نبود و ما نتوانستیم فرمان را به اندازه کافی صاف نگاه داریم - تا زمانیکه نتوانستیم زندگی خود را بگردانیم. قبل از اینکه قدرت پیدا کنیم خورد شدیم.

بنظر ناامید کننده و بد می‌آید (خنده) و بود. و از پس آن بر آمدیم. توانستیم متوجه شویم که چه کار باید کرد، کارها را چگونه میبایست انجام داد، از کدام طرف باید رفت. چون شما اینجا هستید پس توانستید از پس کارها برآید.

درست است که غصه دار است، فکر میکنم عقب کشیدن شما یک برد بود. شما تصمیم گرفتید خود را نگاه دارید بطوریکه کاملاً موفق شدید. فکر میکنم هر انسانی قادر نیست اینکار را انجام دهد، متأسفانه هر انسانی قادر نیست این تصمیم را بگیرد. بعضی ها زود خرد می‌شوند و زندگی شان سریع به سوی پایین می‌رود.

ولی شما انجام دادید. تصمیم گرفتید، و خوشحالم که انجام دادید. شما میتوانید آنرا یک موفقیت به حساب آورید، هر چند که بسیار گران تمام شد. و حال میتوانید آنچه را مجبور بودید از دست بدهید، پس بگیرید.

پس گرفتن/بازستاندن آنچه که از دست دادیم:

برای بهبود و پس گرفتن، میبایست بفهمیم که زندگی ما اکنون تا چه حد فرق کرده. ما دیگر کوچک و بی قدرت نیستیم، و مطمئناً در خطر یا تنها هم نیستیم. تمام این ذخایر را دارا هستیم. دارای تمامی این دانش هستیم.

کودکان فوراً تخلیه میکنند زیرا گزینه ایست. ولی آنرا نمیفهمند و به این دلیل توانایی جنگیدن آنها کم می‌شود. حال ما تخلیه را متوجه میشویم. اینکار مهمی در زندگی ما می‌باشد که میتوانیم برایش بجنگیم. فرق نمیکند که مردم چه میگویند و چه احساسی داریم، میدانیم و ابزار مهم و پر قدرتی در اختیار داریم. میتوانیم، با وجود احساساتی که آزردهی های گذشته بالا می‌آورند، فرمان را بکار بریم.

میتوانیم به عقب برگشته و مبارزه ای را که در آن مغلوب شدیم از سر بگیریم. مجبور نیستیم هر چه را که اتفاق افتاد را زنده کنیم، ولی میبایست به آن نظر اندازیم.

تمامی احساساتی که در آنجا منجمد شدند منتظر ما هستند. منظور هر آزردهی است، ولی این احساسات وحشتناک هستند. آنها وحشتناک هستند. اینها احساساتی هستند که ما هیچگاه نمیخواهیم برگردیم و به آنها بنگریم. در آن زمان ما قدرت و منبع کمک برای تخلیه آنها را نداشتیم، پس فقط میتوانستیم غصه بخوریم. اکنون منبع کمک و توانایی لازم را داریم. حال میتوانیم کار مختلف دیگری انجام دهیم.

ادامه.....

هنوز احساساتمان همان ها هستند، پس اول میبایست تصمیم بگیریم. میبایست تصمیم بگیریم که میل داریم تمامی زندگی خود را پس بگیریم. همه آنها. تمامی تازگی و طراوت های زندگی را. میدانید زندگی می تواند چقدر مبتدل و کهنه باشد زمانی که شما کیسه پر از آزردهای خود را هر آن و هر لحظه بدنبال خود حمل میکنید؟ وقتی بچه بودیم بنظر کهنه و مبتدل نمی آمد. هر روز تازه بود. می شد برای آن زنده ماند. آیا نمیخواهید فردا صبح آنها تجربه کنید زمانیکه از خواب بیدار میشوید؟ آیا نمیخواهید با آن شادابی و طراوت بیدار شوید؟

میبایست اول تصمیم بگیریم. لازم است، قبل از اینکه درون همه آن چیزهایی که ما را در اشتباه و آشفتگی نگاه داشته بی افتیم، تصمیم بگیریم. بمحض اینکه احساسات بالا بیایند، خیلی اشتباه برانگیزند. احساس میکنیم زندگی ما به همان بدی زمان بستن زندگی بروی ما است. بیاد نمی آوریم که کس دیگری هم وجود دارد. بیاد نخواهیم داشت که چرا آنجا هستیم.. خیلی جالب است. احساسات شامل خیلی چیزهاست. مثلاً نمیدانیم چکار کنیم، احساس میکنیم تنها و در بند گرفتاریم، احساسی که همیشه بوده و خواهد بود و الی آخر.

زمانیکه در کودکی زندگی سخت می شد، نومیدانه دنبال چیزی میگشتیم که کارساز باشد. ناگزیر بودیم که راهی پیدا کرده از بندها رها شویم. این دقیقاً همان چیزی است که زمان کار کردن روی این آزردهای ما رخ میدهد. احساس میکنیم که اکنون آنها بصورتی با تغییر انجام دهیم: «بمن بگوئید چکار کنم.» و اکنون نمیتوانیم کاری کنیم مگر روی آن تخلیه انجام دهیم. جواب یا راه حل دیگری وجود ندارد. کار ما تخلیه روی آنست. این تنها کاری است که میبایست در این مرحله انجام دهیم.

میبایست به جایگاهی برویم که نا امیدانه راه حلی را جستجو میکنیم و آن وجود خارجی ندارد، میبایست در این نقطه بمانیم و تخلیه کنیم. این تقریباً نزدیک به بدترین چیزی است که ما در زندگی خود انجام خواهیم داد، در وضعیتی باشیم که راه حلی وجود ندارد، و همان جا برای تخلیه بمانیم.. انجام اینکار لازم است زیرا میتوانیم تخلیه کنیم. تلاشی است برای اینکه چگونه انجامش دهیم. ولی ارزش انجامش را دارد.

احساسات زود تغییر نمیکنند ولی فهم ما تغییر میکند. زود از احساسات رها نمیشویم، ولی بمحض اینکه درگیر آن شویم، شروع به فهمیدن و متوجه شدن این مبارزه میکنیم. میتوانیم ببینیم که این در زمان حال نیست، که در گذشته است و چیزی است که می توان روی آن کار کرد.

کار کردن در میان گروهی که با آنها خوب آشنا هستیم، نشان داده که بهترین تضاد را به آزردهی ایجاد کرده است. ما هر زمانیکه دور خود به اندازه کافی منابع کمک داشته باشیم میتوانیم شروع کنیم، و امکان دارد، در خارج از جلسات نیز، فکر خود را از آن آزردهی دور نگاه داریم.

ما این چالش و کشمکش را بصورت مشترک داریم. حال خوب متوجه باز پس گیری آن تکه هایی که در روزهای اول زندگی، در هفته های اول و در سال های اول زندگی از دست دادیم، هستیم.



SKYLINE PARK, DENVER, COLORADO, USA • SKY YARBROUGH